

مبانی فقهی جرم‌انگاری نقض سوگند غیرقضایی

اردوان ارژنگ^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۶/۲۷)

چکیده

سوگند غیرقضایی (سوگند عهدی)، نوعی قسم بر تعهد به انجام یا ترک اعمال (انجام ماموریت و وظیفه با شرایط مشخص و به گونه بایسته و شایسته) است. برای ورود به مسئولیت‌های مهمی مانند ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس، این سوگند بایسته است. اهمیت این مشاغل از یک سو و جایگاه سوگند (به دلیل حاکمیت و محوریت ارزش‌های دینی - اسلامی) از دیگر سو، برجستگی این نوع قسم را بیشتر می‌کند. آن توجه و این جایگاه، ناقض این سوگند را در نگاه شرع مقدس، مستوجب کفاره می‌کند. اما افزون بر کفاره شرعی، برای جایگاه و ضمانت اجرای آن، رویکرد و نهاد خاصی در قانون به چشم نمی‌خورد. این جستار با ابتدای برخی مبانی از قبیل وجوب موکد شرعی وفای به عهد و عقد (مستند به آیات و روایات)، قواعد فقهی، ناروایی و عدم جواز سلب اعتماد عمومی، قاعده حفظ نظام و نیز اقتضای امره بودن وفای به عهد و عقد، بر این باور است که لزوم جرم‌انگاری حث و نقض سوگند غیرقضایی (سوگند عهدی)، بسیار مدلل و موجه است.

کلید واژه‌ها: جرم‌انگاری، سوگند غیرقضایی، نقض، عهد، مشاغل خاص

۱. مقدمه

سوگند و قسم هم به مثابه دلیل اثبات دعوی، کاربرد دارد و هم به جهت قداست و ارزش معنوی که دارد، زمانی برای تبرک و گاه پای‌بندی به قول‌ها و تعهدات، افراد با سوگند بر مقدسات، انجام یا ترک اعمالی را بر خود لازم می‌کنند. کاربرد دوگانه، موجب انقسام سوگند به دو نوع قضایی و غیرقضایی شده است. سوگند قضایی از این بحث خارج است. نوع دوم — سوگند غیر قضایی — در متون فقهی در باب ایمان (یمین‌ها)، نذر و عهد آمده است. [نک: ۳۱، ج ۶، ص ۱۹۱؛ ۴، ج ۲، ص ۴۰۲] فقیهان برای نقض سوگند، کفاره قائل شده‌اند. [۳۱، ج ۶، ص ۱۹۱] حال در مواردی مثل سوگند رییس جمهور، (اصل ۱۲۱ ق.ا)، نمایندگان مجلس، (اصل ۶۷ ق.ا)، پزشکان، وکلا و قضات در صورت نقض سوگند، آیا فقط کفاره، کفایت می‌کند یا می‌توان آن را جرم دانسته و مجازات، مقرر کرد؟ مبنای این جرم و کیفر چیست؟ به نظر می‌رسد که علاوه بر ادله‌ی وجوب کفاره در حنث قسم، بر اساس ادله شرعی دیگر می‌توان تخلف از قسم و همچنین عمل نکردن به تعهدات را جرم دانسته و برای آن، مجازات، وضع کرد. این نوشتار، تلاش دارد با درنگ و تأمل در ادله اجتهادی و فقهی، به حکم سوگند غیر قضایی و مبانی مشروعیت جرم‌انگاری و کیفر تخلف از آن، از دیدگاه شرع و قانون دست یازد. گفتنی است مشاغل مشمول لزوم قسم، ریاست جمهوری، (اصل ۱۲۱ قانون اساسی)، نمایندگی مجلس (اصل ۶۷ قانون اساسی)، قضاوت (ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرایی قانون گزینش و استخدام قضات ۱۳۷۹)، وکالت (برابر ماده ۳۹ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب آذر ماه ۱۳۳۴) و پزشکی (بند ز، ماده ۳ آیین‌نامه صدور پروانه اشتغال به کار حرف پزشکی و وابسته ۱۳۶۰)، سوگند مقرر شده است.

۲. واژگان‌شناسی قسم و یمین

سوگند در اصل لغت در زبان فارسی به معنی گوگرد بوده و سوگند خوردن یعنی خوردن گوگرد. گویا در گذشته نسبتاً دور، با خوراندن مقداری آب آمیخته با گوگرد (یعنی شربت گوگرد) به متهم و با تاثیرگذاری آن بر وی، گناهکار بودن یا بی‌گناهی او را تعیین می‌نمودند. این ماده بعداً به معنی قسم و عهد به کار رفته است. [۳۲، ص ۸۱۷] در زبان عربی «یمین» معادل سوگند است و بدان جهت سوگند را یمین (دست راست) گفته‌اند که افراد چون با هم، پیمان بسته و سوگند می‌خوردند، دست راست یکدیگر را

می‌فشدند. از همین رو سوگند را به گونه‌ی مجاز، یمین گفته‌اند. [۳۶، ج ۲، ص ۶۸۲] در اصطلاح، سوگند آنست که انسان با ذکر نام خداوند، قصد و تعهد بر انجام عمل یا ترک فعلی در حال یا آینده یا هر دو را داشته باشد.

۳. اقسام سوگند

در منابع فقهی در باب ایمان، سوگند را به سه دسته تاکید (قسم برای تاکید بر خبر و اتفاق چیزی در گذشته یا حال یا آینده)، مناشده^۱ (قسم دادن دیگری بر انجام کاری) و عقدی (قسم بر انجام یا عدم انجام کاری) تقسیم می‌کنند. قسم نوع اول و دوم، شرعاً منعقد نشده و چیزی بر آن‌ها مترتب نمی‌شود. [۵، ج ۳، ص ۲۵۱] نوع سوم (قسم عقدی) سوگندی می‌باشد که با اجتماع شرایط، منعقد شده و از همین رو وفای به آن واجب و مخالفت با آن حرام است و همچنین بر حنث آن، کفاره مترتب می‌شود. [۱۶، ج ۲، ص ۸۵؛ ۴۹، ج ۲، ص ۱۱۱] گفتنی است در این تقسیم‌بندی، ذکری از یمین قضایی به میان نیامده است. چرا که جایگاه فقهی آن بحث قضاء، شهادت و ادله اثبات و و منزلگاه قانونی آن، آیین دادرسی است.

اما از بین انواع پیش‌گفته‌ی قسم، نوع سوم از تقسیم‌بندی فقهی، مورد بحث و نظر است. نظر مشهور اجماعی فقیهان این است اگر کسی بر انجام یا ترک عملی قسم خورد، اما آن را شکست - حتی اگر یک مرتبه هم باشد - حنث و نقض قسم، تحقق یافته و باید کفاره بدهد. [۴۶، ج ۵، ص ۲۷؛ ۲۱، ج ۲۲، ص ۲۶۹] حکم کفاره مبتنی بر آیه ۸۹ سوره‌ی مائده است. اکنون گفتگو و چالش بر سر این است که قسم و سوگند بر انجام عمل و یا ترک عمل، که در ابتدای مسئولیت و مشاغل خاص (مشاغلی که شرط ورود به آن‌ها قسم و سوگند است) لازم است، چه ماهیتی دارد؟ آیا به گونه‌ای هست که بتوان سوگند این مناصب مهم را از زمره‌ی این نوع دانسته و مآلاً نقض آن را جرم دانست؟ مبانی جرم‌انگاری آن چیست؟

۴. آثار قسم و انگاره‌ها؛ واکاوی حقوقی

از مفاد سوگند و تعهدات مشاغل پیش‌گفته برمی‌آید که تعهداتشان با تعهدات سایر افراد تفاوت دارد. به همین جهت است که ماده ۱۹ قانون تعیین حدود وظایف و

۱. تمناشده یعنی التماس، دعوت، درخواست، تمنا و کسی را بر انجام کاری قسم دادن [۳، ج ۳، ص ۴۲۲]

اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری، رسیدگی به اتهامات مربوط به تخلفات در رابطه با وظایف و اختیارات رییس جمهور را در صلاحیت دیوان عالی کشور دانسته است. اهمیت تعهدات سایر مناصب مورد نظر (وکلا، قضات و...) نیز باعث شده است که رسیدگی به جرایم آن‌ها در دادگاه‌های انتظامی خاص باشد. گفتنی است در صورت نقض سوگند از سوی این افراد، در وجوب کفاره هیچ شکی نیست. [۴۶، ج ۵، ص ۲۷؛ ۲۱، ج ۲۲، ص ۲۶۹]

۴-۱. انگاره‌ها

در خصوص غیرکفاره و آثار حقوقی آن چند احتمال وجود دارد: نگرش نخست بر آنست که این سوگندها آثار حقوقی دارد. چرا که سوگند مثلاً مقام ریاست جمهوری، رسمی است و آن قسمت از مفاد آن‌که به طور ملموس، قابلیت اجرائی پیدا می‌کند، حقوق و تکالیفی را ایجاد می‌نماید. [۵۸، ج ۲، ص ۳۴۳] در خصوص منافات پیشنهاد سفیر فاقد صلاحیت لازم، با تعهد رییس جمهور در سوگند نامه (مبنی بر حراست از مرزها و استقلال سیاسی و فرهنگی)، نظر فقهی - شرعی شورای نگهبان (مورخه ۶۵/۱۲/۶) چنین است: «چنانچه رییس جمهور در مواردی احراز نماید که امضای او موجب عواقب سوء و بروز خطرانی برای مرزها و سایر مصالح عالییه‌ی اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌شود، شرعاً باید از امضاء خودداری نماید و خودداری او از امضاء، خلاف قسم نمی‌باشد». براساس این نظر باید گفت التزام رییس جمهور به سوگند، اثر حقوقی خواهد داشت. [۵۸، ج ۲، ص ۳۴۳] سوگند نمایندگان مجلس نیز واجد اثر شناخته شده به گونه‌ای که تخلف از آن، گناه تلقی شده [۵۹، ص ۵۹۳] و مستحق مجازات می‌شود. اما در مشروح مذاکرات مجلس در بررسی نهایی قانون اساسی^۱ در خصوص اصل ۱۲۱ در مورد نقض سوگند سکوت شده است که تامل‌برانگیز است.

براساس دیدگاه دیگر رییس جمهور از آن‌رو که منتخب ملت است، در برابر آنان مسئولیت دارد که ناشی از سوگند است. البته گویا ضمانت اجرای قوی ندارد و در صورت تخلف ممکن است صرفاً با واکنش افکار عمومی روبرو شده و در انتخابات بعدی با اقبال مردم مواجه نشود. [۱۹، ص ۲۱۷] اما به نظر می‌رسد با توجه به اینکه بعضی از شارحان قانون اساسی به آثار حقوقی بر سوگند باور دارند و همچنین به دلیل اهمیت

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۲۱، ص ۱۳۷۵.

موضوع سوگند و ناروایی نقض آن، لازم است که برای تعهدات مندرج در این سوگندنامه‌ها، ضمانت اجرا و مجازات متناسب مقرر گردد تا صاحبان این‌گونه مسئولیت‌ها و مشاغل، متعهد شوند وظایف خود را به نحو احسن انجام دهند همچنانکه به این ضمانت‌اجراه‌های انضباطی در قانون تخلفات وکلا توجه جدی و سزاوار شده است. بند ۳ ماده ۸۱ قانون تخلفات وکلا بیان می‌کند: «متخلف در موارد ذیل به مجازات انتظامی درجه ۵ محکوم خواهد شد...۳» در صورت تخلف از قسم. در ماده ۷۶ همان قانون نیز مجازات‌های انتظامی را بر شمرده است. بنابراین برای تخلف از قسم و سوگند، می‌توان مجازات تعیین کرد. به عبارت دیگر وضع مجازات در این خصوص، نه بی‌سابقه است و نه ادعایی است نامدلل.

افزودنی است که هرچند عنوان مجازات در تخلفات اداری با اصطلاح مجازات در قانون مجازات اسلامی تفاوت دارند، اما در نتیجه، یکسان هستند. مثلاً انفصال از شغل، در صورت تخلف وکیل از سوگند و یا عمل نکردن رییس جهمور به تعهدات خود و اجرای اصل صد و ده از سوی رهبر، خود یک نوع مجازات است، هر چند از واژه مجازات به کار نرفته باشد. موید این تلقی آنکه انفصال از شغل در موارد مختلف مثل قانون ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری، گونه‌ای از مجازات دانسته شده است.

بنابراین به پشتوانه همین نکته که وکیل در صورت تخلف از سوگند مجازات می‌شود، می‌توان برای سایر مشاغل مشمول سوگند نیز کیفر مناسب و متناسب در نظر گرفت. به دیگر سخن، با اصل قرار دادن مجازات - در تخلف وکلا از سوگند - و به استناد وحدت ملاک [نک: ۴۵، ج ۲، ص ۳۵۱؛ ۴۴، ص ۱۹۳]، وضع مجازات، نه تنها روا و جایز، بلکه لازم و بایسته می‌شود. در واقع می‌توان گفت وحدت ملاک، دلیل تسری حکم مجازات از تخلفات وکلا به سایر مشاغل مشمول قسم می‌باشد.

یک دلیل دیگر تسری مجازات وکلا به سایر مشاغل، قیاس اولویت است. صورت‌بندی قیاس چنین است: وکیل شغلی غیردولتی داشته و با افراد کمتری و با یک یا چند موکل در ارتباط است و از سوی دیگر دفاعیه‌های وکلا، الزامی را برای قاضیان ایجاد نکرده و ممکن است اصلاً منشا اثر نباشد. اما برای چنین شغلی، مجازات‌هایی از قبیل انفصال، مقرر شده است. پس به طریق اولی برای رییس جهمور و نمایندگان مجلس که نماینده‌ی مردم‌اند و سرنوشت جامعه به دست آنان است، اگر سوگند را نقض کنند، می‌توان و بلکه باید مجازاتی را مقرر داشت.

۴-۲. اقتضای آمره بودن وفای به عهد

وفای به عهد از جمله قواعد آمره بوده و عدول از آن، جایز نیست. چراکه تعهدات افراد مشمول قسم، ذیل حقوق عمومی بوده و از ویژگیهای این حقوق، آمره بودن قواعد آن است. یعنی اشخاص، حتی با تراضی بین خود نیز نمی‌توانند از آنها سرپیچی کنند و هدف این قواعد نیز حمایت از منافع جامعه است. [۳۷، ص ۸۴] بنابراین برای متخلفان مشاغل خاص از تعهدات خود، که برای انجام یا ترک آنها سوگند یاد کرده‌اند، می‌توان (و بلکه باید)، مجازات تعزیری متناسب در نظر گرفته شود تا اهداف حقوق عمومی به نحو احسن و شایسته محقق شود. بایستگی آن مجازات، تحقق شایسته این اهداف مهم را به دنبال دارد.

۵. چرایی کیفر

پرسش اساسی این است که این مجازات، به دلیل انجام ندادن تعهد و رها کردن وظایف قانونی است یا به سبب تخلف از قسم؟ از ظاهر ادله و نصوص شرعی و قانونی به دست می‌آید که کفاره یا مجازات، ناشی از شکستن قسم است. اما درنگ بیشتر ما را رهنمون می‌کند به این که این آثار، بر عمل نکردن به تعهد و انجام وظیفه‌ای که بر آن سوگند یاد شده بود، مترتب است، نه بر شکستن خود قسم. اما در توجیه این که بر خود قسم چه اثری بار می‌شود، می‌توان گفت قسم با متعلق آن است که موضوعیت پیدا می‌کند و گرنه شکستن قسم بدون «متعهدبه» یا «متعلق» معنایی ندارد. در اینجا «متعهدبه» دو حالت دارد: گاه، «متعهدبه» عملی است که اگر قسم نبود، فرد باید به آن عمل می‌کرد. زمانی دیگر، اگر قسم نمی‌خورد، عمل به آن لازم نبود. به نظر می‌رسد مواردی که برای رییس جمهور و نمایندگان در سوگندنامه آمده است، از نوع دوم باشد که در صورتی که بر آنها سوگند یاد کرده باشند، لازم الاجرا می‌شوند. در این صورت فقط با نقض قسم می‌توان آنها را ناقض سوگند دانست. نکته‌ی پیدا است این در صورتی است که بر نقض قسم، اثری فراتر از کفاره، بار شود. مثلاً در مسائل حکومتی و حق مردمی می‌توان از باب حفظ نظام و ادله دیگر - که به آنها اشاره خواهد شد - بگوییم صرف یک قسم نیست، بلکه نوعی تعهد بوده و عمل به تعهد نیز واجب است و در صورتی که نقض شود می‌توان بر اساس ادله، آثار و مجازاتی را بر آن بار کرد.

در گونه نخست اول، قسم برای انجام بهتر کار است که در صورت تخلف، از باب لزوم عمل به تعهدات، حفظ نظام، نظم عمومی و برای بالابردن اعتماد مردم در قسم به

مقدسات و لزوم اعتماد به شاغلان مسئولیت‌های خاص، می‌توان مجازات و حتی تشدید آن را مقرر کرد. این تشدید مجازات ناشی از تفاوتی است که این مشاغل با سایر مشاغل - که سوگند، شرط ورود به آن‌ها نیست - داشته و همچنین به جهت اهمیت ارتباط و تاثیری است که این مشاغل و مناصب بر مردم و نظام دارند. در این صورت شاید با قراردادن شرایط سخت (همانند سوگند بر انجام تعهدات) و اعمال تشدید مجازات در صورت تخلف از قسم، بتوان یک حالت بازدارندگی را بوجود آورد تا هر فردی به این مشاغل، ورود پیدا نکرده و در صورت ورود، با آگاهی از شرایط، خود را به تعهداتش، ملزم بداند. این باور و اندیشه که دیدگاهی تفصیلی (در برابر دیدگاه‌های اطلاق) به حساب می‌آید بر ادله‌ی شرعی ابتناء دارد. یعنی می‌توان افزون بر کفاره، مجازات و کیفر هم در نظر گرفت آنگونه که شارع در برخی جرایم مانند قتل عمد، علاوه بر قصاص (و یا دیه تبدیلی)، قاتل را به پرداخت کفاره جمع، ملزم نموده است. [۲۶، ج ۲، ص ۴۴] این تحلیل بیانگر آن است که می‌توان برای یک تخلف یا جرم، علاوه بر کفاره، مجازات (تعزیر) را در نظر گرفت. مجازات تعزیری تخلف از قسم مشاغل مورد بحث، مستند به ادله‌ی شرعی همانند اصل لزوم عمل به تعهدات، قاعده‌ی التعزیر لکل عمل محرم، لاضرر و قاعده لزوم حفظ نظام است که ذکر خواهد شد.

۶. بایستگی عمل به تعهدات

سوگند هرچند به معنای قسم است، اما گاه با تعبیر «عهد» آمده است [۱۲، ج ۲، ص ۵۱۶] که انواعی دارد: یکی عهد با خدا و دیگری عهد با مردم. [۳، ج ۳، ص ۳۱۱] منابع فقهی نیز متعرض هر دو نوع شده‌اند. [نک: ۵۷، ص ۵؛ ۴۲، ص ۴۹۶] عهد با مردم شامل هرگونه عهد، پیمانی و قراردادی (قراردادها و معاملات رایج) است که انسان با دیگران می‌بندد. عهد با خدا، آن است که انسان برای انجام یا ترک عملی مشخص، با خدا پیمان می‌بندد. اکنون پرسش این است سوگند غیر قضایی مشاغل خاص از کدام نوع است؟ به نظر می‌رسد سوگندی که مشاغل به آن متعهد می‌شوند و بر آن قسم یاد می‌کنند، دوسویه است. یعنی هم از نوع عهد بین بنده و خدا است و هم از گونه‌ی عهدی بین آنان و مردم است. از آن جهت که شغل آنان بیشتر با حقوق مردم سرکار دارد، از نوع دوم است و از آن‌رو عهد در برابر خداوند تلقی می‌شود که هر مسئولیت و منصبی در جامعه اسلامی، امانت و عهدی از جانب خداوند است. [۷، ۱۳۹۶] پس در

واقع می‌توان گفت این نوع سوگند، تلفیقی از هر دو نوع عهد است. به همین جهت است که گفته می‌شود در اصطلاح فقهی هر نوع عقد و قراردادی، عهد با خدا تلقی می‌شود، و الزامی بودن عقد از این عنصر الهی ناشی می‌شود. هر چند در بیان برخی، مصلحت و اراده‌ی طرفین یا نظم عمومی و مصلحت جامعه منشأ الزامی بودن عقد می‌باشد. [نک: ۳۳، ج ۳، ص ۴۹۱] اما این مصلحت می‌تواند حاکی و ناشی از همان تعهد در مقابل خداوند باشد. از همین رو بایسته است که به مبانی و ادله‌ای پرداخته شود که هر دو نوع عهد را شامل شود. آنچه از ظاهر ادله نیز به دست می‌آید، بیانگر عمومیت و اطلاق ادله نسبت به همه‌ی اقسام عهد است. در ادامه به مهم‌ترین ادله‌ی مستند عمل به عهد و پذیرش مجازات تعزیری (برای تخلف از عهد)، پرداخته می‌شود.

۷. مبانی لزوم وفای به عهد

۷-۱. قرآن

آیه اول: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئَلًا [۱، اسراء: ۳۴]» (و به پیمان خود وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد). در مورد این آیه، چند نکته، گفتنی است: نخست: غالب مفسران، لفظ «عهد» را شامل عهدها و پیمان‌هایی می‌دانند که بین انسان و خدا و نیز بین مردم در قالب عهود و عقود است. [نک: ۱۵، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ۴۲، ص ۴۹۶؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۷۳] دو: بر همین اساس وفای به عهد (در همه انواع عهدها)، مستند به آیه، واجب است. [۳۹، ج ۳، ص ۱۵۴؛ ۱۰، ج ۳، ص ۲۵۵] سه: در صورت نقض عهد، از ناقض، سوال و بازخواست می‌شود [۳۰، ج ۶، ص ۶۳۷؛ ۶، ج ۱۲، ص ۲۱۹؛ ۳۵، ج ۲۰، ص ۳۳۸؛ ۲۳، ج ۴، ص ۱۸۱]، ضمن آنکه نقض عهد، معصیت بوده [۲۴، ص ۶۲۱؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۷۳] و آن فرد، مستوجب توبیخ، سرزنش و مجازات خواهد بود. [۳۰، ج ۶، ص ۶۳۷؛ ۳۸، ج ۴، ص ۳۲؛ ۱۰، ج ۳، ص ۲۵۵]

مبتنی بر تفسیر فوق، از آنجا که سوگند صاحبان مشاغل خاص، واجد همان شرایط فقهی است، می‌توان گفت مشمول آیه می‌شود. چراکه منظور از عهد، مطلق پیمان‌ها، قسم‌ها و عهدهایی است که افراد با خود یا خدای خود یا مردم می‌بندد. [۴۲، ص ۴۹۶] افزون بر این عهد در لغت به معنای به معنای پیمان، به گردن گرفتن امری و همچنین به معنای میثاق و یمین نیز هست که موجب وثاقت و اطمینان می‌شود. [۳، ج ۳، ص ۳۱۱] قسم نیز نوعی به عهده‌گرفتن برای انجام یا عدم انجام عملی که یکی از

مصادیق عهد است. علاوه بر این، بنا به تصریح مفسران، عهد به معنای اعم است که هر چیزی را مثل سوگند، نذر، عقد شامل می‌شود. [نک: ۱۵، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ۴۲، ص ۴۹۵؛ ۲۰، ج ۱۵، ص ۷۳] از سوی دیگر خداوند متعال در این آیه به وفای عهد، امر نموده «وَأَوْفُوا» که دال بر وجوب و ظاهر در آن است. [۹، ص ۷۰] در نتیجه می‌توان برای تخلف از سوگند و عهد، مجازات در نظر گرفت.

آیه دوم: «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ [۱، انعام: ۱۵۲] «و به پیمان خدا وفا کنید. اینها است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که پند گیرید». این آیه نیز همانند آیه‌ی پیشین، در وفای به عهد، صراحت دارد. بیشتر دانشوران بر اساس فعل امر «أَوْفُوا» وفای به هر عهد و قسمی را که فرد به آن ملتزم شود، واجب می‌دانند. [۳۴، ج ۲، ص ۱۱۶؛ ۳۵، ج ۱۳، ص ۸۱؛ ۵۶، ج ۲، ص ۳۹] آیه شریفه حتی تأکید نموده است که وفای به عهد مورد توصیه است تا شاید با این تأکید، توصیه و صراحت، انسان‌ها بیشتر متذکر شده و به وسیله‌ی آن به تقوا و پارسایی برسند.

در باره‌ی مفهوم «عهد» در این آیه، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند. احتمال قوی، ظهور کلمه‌ی «عهد» در معنای اعم است که شامل عهد و میثاق با خدا [۲۹، ج ۷، ص ۳۷۶] و همه پیمانهای الهی اعم از پیمان‌های تکوینی و تشریحی و نیز تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم می‌شود. [۴۷، ج ۶، ص ۳۱] با توجه به معنای فراگیر و عام کلمه‌ی عهد در این آیه، باید گفت سوگند مشاغل خاص، مشمول آیه شده و وفای به آن واجب است. اما اینکه آیا می‌توان در صورت تخلف آنها را مجازات کرد، باید گفت این آیه و آیات دیگر همانند آیه قبل و آیاتی که در خصوص وفای به عهد و عقد [مائده: ۱؛ بقره: ۱۷۷؛ مومنون: ۸] آمده است، وفای به عهد را واجب دانسته است [۳۵، ج ۲۰، ص ۳۳۷] و تخلف از آن سبب خیانت و نفاق معرفی شده است. [۲۰، ج ۱۵، ص ۷۳] از دیگر سو از این عهدها در روز قیامت سوال می‌شود و افراد باید پاسخگو باشند. [۲۵، ج ۲، ص ۷۹۷] همچنین نقض عهد، گناه [۲۴، ص ۶۲۱] یا گناه کبیره است [۴۰، ج ۲، ص ۲۸۵] و انجام گناه کبیره، ملاک تعزیر است. [۴۳، ج ۴، ص ۱۸۳] نتیجه مقدمات فوق این است که در صورت نقض عهد، در نظر گرفتن مجازات بسیار مدلل و موجه است. به عبارت دیگر سوگند مشاغل خاص، عهدی است که بر مبنای انجام و یا انجام ندادن اعمال یا پیمان‌هایی وضع شده است که آنان موظف هستند هر یک را انجام داده و در صورت تخلف از هر کدام، باید متناسب با تخلف از آن عمل، مجازاتی را متحمل شوند.

آیه سوم: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَّا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا. [۱، نحل: ۹۱]» و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [گواه] قرار داده‌اید».

نکته‌ی مهم مستفاد از آیه این که گویی حکم قسم و عهد، هر دو، یکی است. از این رو از «عهد» به «یمین» تعبیر نموده و بعد از «أوفوا بعهد الله»، فرمود: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ». [۳۴، ج ۲، ص ۱۱۶] در این آیه نیز خداوند همانند آیات قبل، به وفای به عهد، امر و تاکید نموده که سوگند بعد از انعقادش، شکسته نشود. از همین رو می‌توان گفت باید برای نقض و تخلفات از قسم‌ها، مجازات و کیفر در نظر گرفت تا افراد به عهدهای خود، ملزم شوند. آیه چهارم: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ [۱، بقره: ۲۲۵]: «خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را بدانچه دل‌هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه می‌کند، و خدا آمرزنده بردبار است».

مفسران در مورد واژه‌ی «أیمان» (جمع یمین، به معنای قسم)، در آیه و این که چه نوع قسم و سوگندی است که خداوند، انسان را برای آن مؤاخذه نمی‌کند، احتمالات مختلفی را داده‌اند. [۳۰، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ۵، ج ۳، ص ۲۴۹] برخی گویند قسم لغو، سوگندهایی که فرد قصد عهد و پیمان خاصی ندارد. مانند عبارات «لا والله»، «بلی والله» که آدمیان در سخنان معمولی خود عادتاً و بدون قصد، به زبان جاری می‌کنند. [۳۰، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ۲۹، ج ۲، ص ۲۲۳] از امام صادق (ع) در تفسیر یمین‌های لغو، نقل شده است: مراد «لا والله» و «بلی والله» است که در زبان‌ها متداول است و بدون توجه به معنای آن، گفته می‌شود. [۴۰، ج ۳، ص ۳۶۱] پاره‌ای سوگند بر انجام امر معصیت و در حال خشم و غضب و نیز سوگند بر اساس گمان و حدس بی‌پایه را از انواع قسم لغو بر شمرده‌اند. [نک: ۶، ج ۳، ص ۲۴۹] اما مؤاخذه نکردن یا معنای عدم انعقاد اینگونه سوگند است یا به معنای عدم لزوم کفاره، در صورت حنث و نقض است. [نک: ۲۳، ج ۱، ص ۲۶۹] در مقابل قسم لغو، منظور از عبارت «وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»، آن سوگندی است که (طبق شرایط مخصوص) و با قصد و عزم بوده، اما به آن عمل نشود که مؤاخذه (یعنی گناه و کفاره) خواهد داشت. [۳۰، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ۶، ج ۳، ص ۲۴۹] طبرسی، در توضیح «کسب» می‌گوید: «كَسَبُ الْقَلْبِ: الْعَقْدُ وَ النِّيَّةُ» [۳۰، ج ۲، ص ۵۶۹]. با

توجه به اینکه سوگند مشاغل همراه با قصد و با شرایط انجام می‌شود، از عنوان قسم لغو خارج است و مشمول بخش دوم آیه می‌شود. به همین جهت در صورت نقض، مواخذه خواهد داشت. [۱۵، ج ۲، ص ۲۵۳]

این دسته از آیات و نیز آیات دیگر [۱، رعد، ۲۰؛ ۱، مومنون: ۸؛ ۱، معارج: ۳۲؛ ۱، بقره: ۱۷۷] مهم‌ترین و روشن‌ترین ادله‌ی قرآن - شرعی هستند که مستند وجوب و لزوم وفای به سوگند و عهد هستند. به نظر می‌رسد این است که ادله عمومیت و شمول دارند و از جهت این که وفای به عهد، همه‌ی تعهدات را شامل می‌شود. اما چرایی و فلسفه‌ی تأکید اسلام بر لزوم وفاداری به عهد و پیمان، این است که زمینه‌ی توافق بر همزیستی و زندگی مسالمت‌آمیز پدید آید تا انسان‌ها با آزادی، صلح و امنیت با یکدیگر زندگی کرده و اصول و قواعد حاکم بر زندگی مشترک بر اساس توافق و اراده‌ی مشترک تنظیم شود. [۳۳، ج ۳، ص ۵۰۱] آن شمول و این اهمیت عهد و پیمان در جامعه اسلامی و زندگی اجتماعی، اقتضاء عزیمتی (نه رخصت) دارد که برای التزام به آن باید قوانین و الزاماتی در نظر گرفته شود تا بتوان شاهد نتیجه و اثر آن بود. الزامات مربوط به هر بخش از حقوق مانند مدنی، تجارت، کار و سایر شاخه‌ها در قوانین خاص خود مورد بررسی قرار گرفته است. در همین راستا باید برای قسم مشاغل که نیز نوعی تعهد است، الزاماتی در نظر گرفت تا در صورت تخلف از آن بتوان مجازات تعیین کرد. بنابراین هر کس با توجه به موضوع سوگند باید پایبند به آن باشد و همه‌ی آثار و تعهداتی را که بر آن بار می‌شود، بپذیرد و در صورت تخلف از آن هم باید پاسخ‌گو باشد. بدیهی است اصل تناسب جرم و مجازات و نیز ضابطه مقدار تاثیرگذاری آن رفتار (جرم) بر زندگی مردم و جامعه - که ناشی از نوع و جنس رفتار و نیز مربوط به میزان مسئولیت آن شغل و کار است - داشته و نیز نوع تعهدی که فرد نسبت به خدا، حاکمیت و یا دیگران دارد، اقتضای کیفی خاصی را دارد. چرا که شدت و ضعف مسئولیت، در وضع کیفر و چگونگی آن موثر است.

۷-۲. سنت

روایاتی نیز به صراحت بر وفای به عهد و سوگند، دلالت و تاکید دارند. حضرت علی (ع) در نامه به مالک اشتر [۲: نامه ۵۳] به گونه‌ای بسیار دقیق، نتیجه و آثار عمل به تعهد و پیامدهای ترک آن را بیان کرده است. عمل نکردن به عهد را علامت گستاخی و بی‌ایمانی نسبت به خدا تلقی می‌داند. این روایت در موضوع مشاغل لازم‌القسم، قابل

تطبیق است. چراکه شاغلان خاص عهد کرده‌اند که به قسم و عهد خود وفادار باشند و مردم نیز اعتماد کرده و آنان را به عنوان نماینده‌ی خود، برای دفاع از کشور، حقوق و سرنوشت خود تعیین می‌کنند. این اعتماد، ناشی از ایمان و اعتقاد به عهد و سوگندی است که افراد مسئول یاد می‌کنند. همین اعتماد است که امنیت، آرامش خاطر را برای فرد و جامعه به دنبال دارد. حال اگر کسی به عهد خود عمل نکند، طبق مفاد روایت، در درجه‌ی اول، به خدای متعال، گستاخی کرده و در مرتبه‌ی بعد، اطمینان را که سبب امنیت مردم بوده، از بین برده است. زیرا اگر پایبندی و التزام در عمل به تعهدات از بین برود و مردم، سخن این افراد را قبول نکنند، اثرات زیانباری بر ارتباط متقابل بین مردم و آنان خواهد گذاشت. به نظر می‌رسد روایت، صرفاً یک آموزه‌ی اخلاقی و با نتیجه‌ی اخلاقی تنها نیست. بلکه بر اساس آن می‌توان راهکارها و مجازاتی را تعیین کرد تا افرادی که مسئولیت‌های سنگین را به عهده می‌گیرند و بر آن قسم یاد می‌کنند، به آسانی عهدشکنی نکرده و از تعهد خود تخلف نکنند.

در روایت دیگری، از حضرت علی(ع) نقل شده است: «ای مردم! وفاء همراه راستی است، که سپری محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از چگونگی بازگشتگاه خود (قیامت) آگاه باشد، خیانت و نیرنگ ندارد» [۲، خطبه ۴۱] این روایت نیز هر چند عبارت عهد و قسم را نیاورده، اما با توجه به کلمه‌ی وفاء، باید گفت وفاء می‌تواند در مورد هر گونه عهد، عقد، قسم و نذر باشد. از روایت فهمیده می‌شود که وفای به امور مرتبط با دیگران و زندگی اجتماعی، از مسایل مهم در نظر حضرت(ع) می‌باشد. زیرا اگر عهد، مرتبط با امور شخصی یا عبادی باشد، آنچنان مورد توجه قرار نمی‌گیرد که افراد جاهل، آنان (عهدشکنان) را اهل تدبیر و هوشیاری بدانند. بلکه شامل وفای به همان عهد و پیمان‌هایی می‌شود که برای امور مهم بین مردم و یا بین بنده و خدا، (مانند مشاغل خاص)، صورت می‌گیرد. افزون بر این، به کار بردن مکر و حيله از طرف افراد به اصطلاح اهل تدبیر (به کنایه) و توجه افراد با ایمان به روز قیامت، نیز قرینه‌ای دیگری است بر اینکه منظور از وفای به عهد، وفای به عهد در امور مهم است. از دیگر سو، معلوم است که امروزه مشاغلی از قبیل رییس جمهوری، وکالت و قضاوت از امور مهم تلقی شده و بالتبع سوگند برای عمل به تعهدات ناشی از آنها، مهم خواهد بود. حضرت علی(ع) وفا را سپری می‌داند که محکم‌تر از آن را سراغ ندارد. رسول اکرم(ص) در مورد عهدشکنی فرمود: آنکس که وفای به عهد و پیمان نکند، دین ندارد.

[۴۱، ج ۸۱، ص ۲۵۲] بر اساس این روایت، دیانت و ایمان مومن به سبب وفای به عهد شناخته می‌شود. یعنی اگر کسی مسلمان باشد اما به عهد خود وفا نکند، نمی‌شود گفت او مسلمان است و دین دارد (نفی حقیقت دین‌داری) یا نمی‌توان گفت دین او کامل است (نفی کمال دین‌ورزی). به عبارت دیگر لازمه‌ی ایمان واقعی، عمل کردن به تعهدات و پیمان‌ها است. مفسران نیز به همین روایت استناد کرده و می‌گویند کسی که نقض عهد می‌کند، در دینش ثبات ندارد. [۱۴، ج ۷، ص ۳۷۰] فقیهان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند. [۳۳، ج ۳، ص ۵۰۲] آیات قرآن بر همین معنا صراحت دارند: اگر سوگندهای خود را بعد از عهدشان شکستند و در دین شما طعنه زدند پس کارزار کنید با پیشوایان کفرکه ایشان پای بند سوگندهایشان نیستند، شاید به این وسیله از کارزار دست بردارند. [۱، توبه: ۱۲] هر چند این آیه در مورد کافران است، اما مفادش از این جهت که می‌گوید نقض سوگند، فرد را از دین خارج می‌کند، [۶، ج ۹، ص ۱۸۳] همانند روایات است. بر اساس موارد پیش‌گفته می‌توان گفت صاحبان مشاغل خاص، اگر سوگند خود را نقض کنند، در واقع، گناه کبیره انجام داده و در نتیجه مجازات آنان موجه و مدلل خواهد بود.

۷-۳. ادله‌ی لزوم وفای به عقد

علاوه بر آیات و روایات صریح‌الدلاله، می‌توان به ادله‌ای لزوم وفای به «عقد»، نیز استناد کرد. چراکه نسبت بین عقد و عهد، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر عقدی، عهد است. پس سوگند غیرقضایی، نوعی عقد بوده و آثار الزام‌آور عقد را بر آن بار می‌شود. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ [۱، مائده: ۱] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به قراردادهای [خود] وفا کنید». وفاء و ایفاء هر دو به یک معنی است و آن به معنای عمل کردن به عهد، وعده و عقد است و مراد از عقود، عهد و پیمان‌های مردم با یکدیگر یا عهدهای خدای تعالی و بندگان است. [۶، ج ۶، ص ۲۱۸؛ ۱۵، ج ۲، ص ۱۷۲] با این خوانش از آیه و استفاده از عمومیت آن در معنای "عهد و عقد" و وجوب وفای به آن [۳۹، ج ۳، ص ۱۵۴؛ ۳۵، ج ۲۰، ص ۳۳۷]، سوگند غیر قضایی را نیز می‌توان مصداق آن دانست. گفتنی است در هیچ یک از ادله به صراحت، مجازات ناقض عهد و عقد نیامده است. (هر چند در خصوص معاملات گاهی حق فسخ یا احکام وضعی دیگری آمده است که البته مجازات تلقی نمی‌شود)، اما چنین ویژگی، نافی جواز مجازات

تعزیری در شکستن عهدها و سوگندها در مشاغل خاص نیست. چرا که در چنین مواردی شرایط حق فسخ که مختص معاملات است، جاری نیست و از سوی دیگر نیز تخلف از تعهدات بر مبنای سوگند را که سبب تزیع حقوق مردم و موجب اختلال در تعهدات می‌شود [۲۰، ج ۱۵، ص ۷۳]، نمی‌توان بدون مجازات، رها کرد. در تکمیل ادله‌ی پیش‌گفته، ادله‌ی مشروعیت مجازات تعزیری، برای روایی کیفر در عدم وفای به عهد به ویژه در تخلف از سوگند غیر قضایی، کارساز است.

۸. قاعده‌ی التعزیر لکل معصیه / التعزیر لکل عمل محرم

قاعده فوق یکی از قواعد فقهی - حقوقی مهم در نظام قضایی اسلام است. اما در گستره‌ی این قاعده و در این‌که چه اعمال و رفتارهایی، شایسته‌ی تعزیر است، همداستانی وجود ندارد. [۳۱، ج ۸، ص ۶۹؛ ۱۷، ج ۳، ص ۵۳۵]. این اختلافات، ناشی از خوانش خاص روایاتی [۴۰، ج ۷، ص ۱۷۵؛ ۱۳، ج ۲۸، ص ۲۰۵] است که مبنای حکم تعزیری می‌باشد. اما با وجود تکرر نگرش، برای مشروعیت تعزیر هر گونه عمل حرام یا معصیتی که در شرع برای آن حدی مشخص نشده باشد، به این قاعده استناد می‌شود. [۱۷، ج ۴، ص ۱۳۶] از آن‌رو که ناهنجارهای هر جامعه بر حسب اوضاع و احوال، تنوع و گستره‌ی قابل توجهی دارد، باید بر مبنای آن، نوع اعمال مفسده‌زایی که مانع روابط سالم و باعث اخلال در سلامت محیط اجتماعی و رشد و شکوفایی ارزش‌های انسانی است، معین شده و حسب مورد، مجازات‌هایی را مقرر شود. البته تعیین نوع جرایم و کیفر، از اختیارات و بلکه وظایف حکومت اسلامی است. [۴۳، ج ۴، ص ۲۴۶]

در مورد چگونگی انطباق قاعده بر موضوع بحث، گفتنی است راز تشریح کفاره این است که عنوان فعل حرام بر آن صادق است. اما آیا برای تخلف از قسم، صرف کفاره، کفایت می‌کند؟ به ویژه این‌که آن سوگند جنبه اجتماعی داشته و بر حیات اجتماعی و اداره‌ی جامعه تاثیرگذار باشد. به نظر می‌رسد بر مبنای ضوابط شریعت، اگر فرد عملی را انجام داد که دارای حد شرعی است، همان حد جاری می‌شود و اما اگر فردی عملی را انجام دهد که حرام است و حدی شرعی ندارد یا حرام نیست، اما سبب فساد در جامعه می‌شود [۴۳، ج ۴، ص ۲۴۶] و در خصوص مضمون آن نیز سوگند یاد کرده است، بر مبنای همین قاعده و مستند به سایر ادله و قواعد همین حوزه مانند قاعده‌ی التعزیر بما یراه الحاكم، تعزیر او روا و لازم است. چراکه شکستن قسم، جسارت به خداوند متعال،

تلقی شده و حکم حرمت به خود می‌گیرد. از سوی دیگر سبب تضعیف اعتقاد مردم می‌شود که خود نیز حرام است. حتی می‌توان حرمت آن را از باب عمل نکردن به قول و تعهد دانست. چراکه عمل نکردن به قول و تعهد، سبب ترویج بی‌اعتمادی مردم می‌شود. یعنی در هر صورت، عمل حرام انجام شده است. بنابراین تعزیر شخص ناقض عهد و سوگند، بی‌وجه و بلاجهت نخواهد بود. افزون بر این اگر تعزیر از باب اختیارات حاکم اسلامی دانسته شود که بر اساس مصلحت و مفسده آن را اجرا می‌کند، در خصوص نقض قسم در انجام تعهدات مهم که پایه و اساس کشور را تشکیل می‌دهد، می‌توان وضع مجازات تعزیری را هر گونه که او صلاح بداند اعمال کرد. چراکه عدم وفای به عهد و سوگند از سوی مسئولان مرتبط، مفسده‌های فراوان اجتماعی دارد و به سبب همین مفسده‌ها، تعزیر روا و بلکه بایسته است. چرا که یکی از مبانی وضع تعزیر، این است که رفتار خاصی دارای مفسده باشد. در مساله ما یعنی نقض سوگند صاحبان مشاغل، در بسیاری موارد مفسده‌ی تخریب سلامت روانی اجتماع و جامعه (اعتماد عمومی) و یا ایجاد نگاه منفی مردم به حاکمیت دینی پیش می‌آید. بنابراین به همین استناد، حاکم می‌تواند و باید آن را جرم بداند و برای آن کیفر معین نماید.

۹. قاعده‌ی لاضرر

براساس این قاعده هرگونه ضرر و زیان در اسلام، نفی شده است. [۸، ص ۱۰۹]. مستند این قاعده، جریان سمره بن جندب است که پیامبر(ص) برای رفع ضرر، دستور به کندن درخت خرما داد. [۲۸، ج ۳، ص ۱۰۳]. بنا بر یک خوانش حداکثری، خواه این ضرر ناشی از انجام دادن کار یا فعل باشد یا از منبعث از ترک عمل. حتی برخی معتقدند اگر عدم وضع قانون، موجب ضرر شود، باید حاکم نسبت به وضع قانون اقدام نماید. [نک: ۴۳، ج ۱، ص ۱۵۸]. یعنی لاضرر، نه فقط رافع و نافی حکم است، بلکه می‌تواند پشتوانه وضع و جعل حکم هم باشد. اگر کاری انجام نشود و موجب ضرر بویژه در بعد اجتماعی باشد، به پشتوانه لاضرر، می‌توان جعل حکم کرد. از سوی دیگر نمی‌توان فرمان پیامبر(ص) را فقط ناظر به روابط شخصی افراد (و نه زندگی اجتماعی و جمعی) دانست. زیرا هم برخی اندیشوران اصولاً فرمان حضرت در کندن درخت را حکم حکومتی می‌دانند [۵۰، ج ۱، ص ۵۵] که بالتبع ناظر به مسایل اجتماعی است و هم می‌توان به قیاس اولویت تمسک جست. یعنی گفته شود وقتی ضرر شخصی، نفی شده است، به طریق اولی، ضرر

اجتماعی، ضرر به نظام و جامعه که بسیار مهم‌تر است، باید نفی شود. افزون بر این مفهوم مخالف نظر مفسر قانون اساسی (شورای نگهبان - که ذکر آن گذشت-)، چنین است که امضاء، وضع یا تصویب مواردی که سبب ضرر، خطر و بروز عواقب سوء برای جامعه و نظام جمهوری اسلامی شود، مصداق بارز ضرر و مآلاً نقض قسم خواهد بود.

۱۰. قاعده‌ی لزوم حفظ نظام

قاعده‌ی وجوب و بایستگی حفظ نظام و منع از اختلال در نظام از دیگر قواعد فقهی است که می‌توان به آن استناد کرد. هر چند تصریح به قاعده بودن آن [۲۲، ج ۱، ص ۲۶] متأخر است، اما در کلام و فتاوی فقیهان بر حفظ نظام تاکید زیادی شده است. [نک: ۸، ج ۲، ص ۱۳۷] حفظ نظام در همه معانی خود یعنی حفظ نظام زندگی و معیشتی [۸، ج ۲، ص ۱۳۷؛ ۵۳، ج ۱، ص ۴۲] و نیز به معنای حفظ کشور اسلامی و مسلمانان [۵۵، ج ۲۱، ص ۴۰] و همچنین به معنای حفظ حکومت اسلامی [۵۱، ج ۲، ص ۶۱۹]، حکم وجوب به خود گرفته است. تاکید بر وجوب به گونه‌ای است که برخی معاصران حفظ نظام (معنای سوم) را از «واجبات اکیده» دانسته و اختلال در آن را از «امور مبعوضه» به حساب آورده‌اند. [۵۱، ج ۲، ص ۶۱۹؛ ۱۸، ص ۱۸۰] مهم‌ترین مستند این قاعده، آیات قرآن [۱، بقره: ۶۰؛ ۱، اعراف: ۲۷۴؛ ۱، قصص: ۷۷] و روایات [۲۷، ج ۱، ص ۲۵۳؛ ۲، خطبه‌ی ۱۶۸] و حکم عقل و بنای عقلا است. مهم، ضرورت حفظ نظام و جلوگیری از اختلال در آن (در همه معانی) است.

بنابر هر کدام معانی، در استناد به آن، تردیدی نیست. چرا که: «آنچه در حفظ نظام... دخالت دارد و فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و ترک آن مستلزم فساد می‌شود یا فعل و ترک آن سبب حرج می‌شود، لازم است برای آن قانون، تصویب شده و حدود و ثغورش را مشخص کرد و برای کسانی که از این حدود تجاوز کنند، مجازات تعزیری، مشخص کنند». [۵۲، ج ۳، ص ۵۱۱] از سوی دیگر بی‌شک، نقض قسم و عمل نکردن شاغلان خاص به تعهدات خود از جمله مواردی است که اختلال نظام را در تمام معانی به دنبال دارد. چرا که این افراد تشکیل دهنده‌ی اساس نظام یعنی سه قوه‌ی مجریه (رییس جمهور)، مقننه (نمایندگان مجلس)، قضاییه (قضات و وکلا) و مشاغل مهم (پزشکی) هستند که اگر به تعهد خود عمل نکنند، سبب ضعف و سستی نظام (در همه معانی) می‌شوند. در نتیجه برای جلوگیری از این پیامدهای خطرناک، باید متناسب با نقض موارد تعهد مشمول سوگند، تنبیهات لازم، اعمال شود.

۱۱. ناروایی و عدم جواز سلب اعتماد عمومی

سلب اعتماد عمومی از دیگر عناوینی است که می‌توان برای وضع کیفر برای نقض سوگند از سوی شاغلان خاص، به آن استناد کرد. مردم بر اساس اعتماد ناشی از همین سوگندها است که افرادی را برای گرفتن حقیقت و کیل می‌کنند یا به حکمی که قاضیان می‌دهند، اعتماد کرده یا پزشک را محرم اسرار خود قرار داده و از همه مهم‌تر سرنوشت خود و جامعه را برای وضع و اجرای قوانین به دست نمایندگان و رییس جمهور می‌سپارند. حال اگر هر کدام از این افراد به قسم خود، پای بند نباشند و به تعهدشان عمل نکنند، تاثیرات مخربی بر افکار عمومی خواهد گذاشت. اولین اثر و پیامد آن، سلب اعتماد عمومی نسبت به نظام و حاکمیت است. از پیامبر اکرم (ع) نقل شده است: دو طایفه از امت من هستند که اگر ایشان خوب باشند، امت من، خوب خواهند بود و اگر ایشان بد باشند، امت من متابعت ایشان نموده و بد خواهند شد: عالمان و حاکمان. [۴۱، ج ۱، ص ۱۱۱] بنابراین اگر مسئولان به عهد های خود وفا نکنند، نمی‌توان از مردم انتظار وفا داشت. در این حالت، مردم، اعتماد و اطمینان با آنان را از دست داده و خود نیز به شکستن تعهد و پیمان‌ها ترغیب شده و مردم دیگر به آرمان‌ها، برنامه‌ها و پیام‌های نظام پای‌بند نخواهند بود و در نتیجه نظام تضعیف خواهد داشت. بنابراین اعمال مجازات برای آن دسته از افرادی که با نقض سوگند و عهد خود، چنین تبعاتی را به وجود می‌آورند، نه تنها دور از منطقی نیست، بلکه هم نزد عقل و هم از نظر شرع لازم است.

۱۲. حرمت خیانت در امانت

حرمت خیانت در امانت یکی دیگر از مبانی فقهی است که در وضع کیفر ناقضان سوگند در مشاغل خاص، قابل تمسک است. با این استدلال که مسئولیت، امانت است و عدم وفای به عهد و نقض قسم، خیانت در امانت است. از آن‌رو که خیانت در امانت، گناه کبیره است، مجازات (تعزیری) برای آن روا است. هر چند که خیانت در امانت در بحث تعزیرات، بیشتر ناظر به امور مالی است، اما در خصوص امانت منصبی که فرد، ملزم است بر آن سوگند نیز یاد کند، ضمانت اجرای دقیق برای تخلف از این قسم که نوعی خیانت در امانت است، از سوی قانونگذار به صراحت مورد توجه قرار نگرفته است. مبنای مشروعیت مجازات تعزیری برای عدم وفای به قسم که مصداق خیانت در امانت است، آیات و روایات وارده است: آیات قرآن [۱، معارج، ۳۲؛ ۱، نساء، ۵۸؛ ۱، انفال، ۲۷] و

روایات [۱۱، ص ۲۵۱]، با لفظ صریح، ادای امانت و وفای به امانت و پرهیز از خیانت را واجب کرده‌اند. امام علی(ع) به یکی از فرمانداران نوشت: این فرمانداری برای تو آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت و (بدان) از سوی مافوق خود، تحت مراقبت هستی. هرگز حق نداری درباره‌ی رعیت، استبداد به خرج دهی و حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی. در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه‌داران او هستی، باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی، امید است که من رییس بدی برای تو نباشم. [نهج البلاغه، نامه‌ی ۵]. با توجه به عموم ادله، حکومت و مسئولیتی که به افراد داده می‌شود، نوعی امانت است که باید آن را، بدون هیچ گونه خیانتی اداره نماید. [۷، ۱۳۹۶]

بر این اساس، قدرت و مسئولیت، از یک سو امانت الهی است. چراکه حاکم و رییس دولت اسلامی خلیفه خدا و جانشین پیامبر(ص) است و او وارث این امانت می‌باشد [۴۰، ج ۱، ص ۳۲] و امانتدار انبیاء است [۴۰، ج ۱، ص ۴۷] و از سوی دیگر حکومت بر مردم، ودیعه و امانت مردم در دست زمامداران است. [۳۲، ج ۲، ص ۱۹۹] پس باید تکلیف را به بهترین وجه و با درایت و دقت انجام داد. [۴۸، ج ۲، ص ۸۹]

با توجه به اهمیت و تاکید ادله می‌توان گفت اگر افراد مشمول سوگند، قسم خود را نقض کنند، می‌توان و باید برای آنها مجازات تعیین کرد. زیرا هرچند در شرع مقدس در خصوص خیانت در امانت، مجازاتی تعیین نشده است، اما در قانون مجازات اسلامی (ماده ۶۷۳ و ۶۷۴) بر مبنای قاعده التعزیر لکل عمل محرم، به تعیین مجازات برای آن پرداخته است. موید این ادعا، نظر پاره‌ای از فقیهان است که برای مواردی مانند رد نکردن ودیعه، اعمال تعزیر را لازم دانسته‌اند. [۵، ص ۴۱۶؛ ۱۶، ج ۳، ص ۵۳۴] بنابراین اگر بتوان در مورد خیانت در اموال، چنین مجازاتی را تعیین کرد، قطعاً برای اجرای تعهداتی که برای عمل به آنها تحلیف مقرر شده است، در صورت نقض سوگند و عمل نکردن به تعهدات، به جهت لزوم حفظ امانات، امنیت و احترام به سوگند و اعتقادات، باید متناسب با شغل خاص، مجازات‌هایی وضع شود.

۱۳. نتیجه

تشریح سوگند غیرقضایی برای ورود به مشاغل خاص، ناشی از اهمیت آنها برای انجام نیک و احسن تعهدات است. مبتنی بر ادله‌ی متعدد از قبیل آیات، روایات، قاعده

لاضرر، التعزیر لکل عمل محرم، حفظ نظام، در صورت نقض سوگند از سوی شاغلان مناصب خاص، می‌توان و بلکه باید تنبیهاتی را در نظر گرفت. یکی از اسباب تشدید مجازات مربوط به جایی که تعهد وظیفه‌ی فرد بوده است. زیرا این فرد با نقض قسم، اعتماد مردم به نظام را سلب نموده و سبب اختلال نظام شده است. برای نقض قسم در مواردی که تعهد اخلاقی (و نه وظیفه‌ی قانونی) بوده است، نیز می‌توان مجازات تعیین کرد. گویی در قوانین موجود برای نقض قسم این مشاغل مجازاتی دیده نشده است، اما با توجه به اهمیت این مشاغل و لزوم پایبندی افراد به وظایفشان، لازم است در متن سوگند نامه، تعهدات به طور واضح آورده شود یا در صورت عدم امکان، در قانون خاص و جدا آورده شده و سوگند بر آن مبتنی شود و از سوی دیگر ضمانت اجرایی کیفری مناسب و متناسب مقرر شود.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. نهج البلاغه.
- [۳]. ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت، دارالفکر، چ سوم.
- [۴]. ابن براج، قاضی عبدالعزیز، (۱۴۰۶)، المهدب، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۵]. ابوالصلاح حلبی، تقی‌الدین، (۱۴۰۳)، الکافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین ۷.
- [۶]. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸)، روح الجنان و روح الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی
- [۷]. ارژنگ، اردوان و مطهری فرد، مرتضی، (۱۳۹۶)، قاعده فقهی «کل امانة امانة»، مجله حکومت اسلامی، شماره ۸۳، صص ۵-۳۲
- [۸]. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۴)، رسائل فقهیه (قاعده لاضرر)، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- [۹]. آخوندخراسانی، محمدکاظم، (۱۴۰۹)، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت.
- [۱۰]. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث.
- [۱۱]. تمیمی آمدی، عبدالواحد، (۱۳۶۶)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات.
- [۱۲]. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰)، الصحاح، بیروت، دارالعلم.
- [۱۳]. حرّ عاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة، قم، آل البيت.
- [۱۴]. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات.
- [۱۵]. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتوح، (۱۴۰۴)، آیات الأحکام، تهران، انتشارات نوید.
- [۱۶]. حلّی، (علامه)، حسن بن یوسف، (۱۴۱۰)، إرشاد الأذهان، قم، انتشارات اسلامی.
- [۱۷]. حلّی، (محقق)، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام، قم، اسماعیلیان.
- [۱۸]. حیدری، محسن، (۱۴۲۴)، ولایة الفقیه: تاریخها و مبانیها، بیروت، دارالولاء.
- [۱۹]. خسروی، حسن، (۱۳۸۹)، حقوق اساسی، تهران، دانشگاه پیام نور.

- [۲۰]. زحیلی، وهبة بن مصطفى، (۱۴۱۸)، التفسیر المنیر، بیروت، دارالفکر.
- [۲۱]. سبزواری، سیدعبدالأعلى، (۱۴۱۳)، مهذب الأحكام، قم، المنار.
- [۲۲]. سیفی مازندرانی، علی اکبر، (۱۴۲۵)، مبانی الفقه الفعّال، قم، انتشارات اسلامی.
- [۲۳]. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴)، الدر المنثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- [۲۴]. شبیری زنجانی، سیدموسی، (۱۴۲۸)، المسائل الشرعية، قم، مؤسسة نشر الفقاهة.
- [۲۵]. شریف لاهیجی، محمد بن علی، (۱۳۷۳)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، نشر داد.
- [۲۶]. شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۳۲)، الروضة البهیة، مجمع فکر اسلامی.
- [۲۷]. صدوق، محمد بن علی، (۱۳۸۶)، علل الشرائع، قم، انتشارات داوری.
- [۲۸]. _____، (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات اسلامی، چ دوم.
- [۲۹]. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، المیزان، قم، انتشارات اسلامی، چ پنجم.
- [۳۰]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، مجمع البیان، تهران، دانشگاه تهران.
- [۳۱]. _____، (۱۳۸۷)، المبسوط، المكتبة المرتضوية، تهران، چ سوم.
- [۳۲]. عمید، حسن، (۱۳۷۹)، فرهنگ فارسی، تهران، چاپخانه سپهر، چ هفدهم.
- [۳۳]. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۷۷)، فقه سیاسی، تهران، امیرکبیر، چ چهارم.
- [۳۴]. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، (۱۴۱۹)، کنز العرفان، تهران، مجمع تقریب مذاهب.
- [۳۵]. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث، چ سوم.
- [۳۶]. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴)، المصباح المنیر، قم، دارالرضی.
- [۳۷]. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴)، مقدمه علم حقوق، تهران، سهامی انتشار، چ هفتادم.
- [۳۸]. کاشانی، ملا فتح الله، (۱۴۲۳)، زیدة التفاسیر، قم، بنیاد معارف.
- [۳۹]. کاظمی، جواد بن سعید، (۱۳۶۵)، مسالک الأفهام، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ دوم.
- [۴۰]. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، چ چهارم.
- [۴۱]. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۱۰)، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر.
- [۴۲]. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، (بی تا)، زیدة البیان، تهران، المكتبة الجعفریة.
- [۴۳]. محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۹۴)، قواعد فقه، تهران، علوم اسلامی، چ دوازدهم.
- [۴۴]. محمدی، ابوالحسن، (۱۳۹۱)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، تهران، دانشگاه تهران.
- [۴۵]. مظفر، محمدرضا، (۱۳۸۵)، اصول الفقه، قم، دارالفکر، چ چهارم.
- [۴۶]. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۱)، فقه الإمام الصادق ۷، قم، مؤسسه انصاریان، چ دوم.
- [۴۷]. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۷)، دائرة المعارف فقه مقارن، قم.
- [۴۸]. موسوی خمینی، سیدروح الله، (۱۳۸۶)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- [۴۹]. _____، (۱۳۷۹)، تحریر الوسيلة، قم، دارالعلم.
- [۵۰]. _____، (۱۴۱۰)، الرسائل، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- [۵۱]. _____، (۱۴۲۱)، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- [۵۲]. _____، (۱۴۲۲)، استفتاءات، قم، انتشارات اسلامی، چ پنجم.
- [۵۳]. نائینی، میرزا محمد حسین، (۱۴۱۳)، المکاسب و البیع، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- [۵۴]. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، *جواهرالکلام*، بیروت، دارالاحیاء التراث، چ هفتم.
- [۵۵]. نحاس، احمدبن محمد، (۱۴۲۱)، *إعراب القرآن*، بیروت، دارالکتب.
- [۵۶]. نراقی، مهدی، (۱۴۱۷)، *عوائد الأیام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۵۷]. هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۸۳)، *حقوق اساسی ج.ا.*، تهران، میزان، چ ششم.
- [۵۸]. یزدی، محمد، (۱۳۷۵)، *قانون اساسی برای همه*، تهران، امیرکبیر.
- [۵۹]. قوانین و مقررات.
- [۶۰]. آیین‌نامه اجرایی قانون گزینش و استخدام قضات ۱۳۷۹.
- [۶۱]. آیین‌نامه صدور پروانه اشتغال به کار حرف پزشکی و وابسته ۱۳۶۰.
- [۶۲]. آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب آذر ماه ۱۳۳۴.
- [۶۳]. قانون اساسی ج.ا.
- [۶۴]. قانون تعزیرات.

